

نشست سوم
۲۸ مردادماه ۱۳۹۴

دکتر اسماعیل بنی اردلان | معرفت شناسی متفکران ایرانی با رویکرد هنر



وزارت راه و شهرسازی
شرکت عمران و بهسازی شهری ایران
(مادر تخصصی)

سلسله نشست‌های ایران شهر

خانه گفت‌وگو شهر و معماری



سخنی در آغاز

پیرو سخنرانی وزیر محترم راه و شهرسازی در نشست برگزار شده به مناسبت روز معمار، مورخ ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴، در خانه گفتمان شهر و معماری (خانه منسوب به معمار فقید وارطان)، که با طرح یک جریان فکری در حوزه معماری و شهرسازی، تحت عنوان «اندیشه ایران شهری» متمرکز گردید، برنامه‌هایی به منظور توسعه و تداوم این اندیشه در دستور کار قرار گرفت.

از جمله مهم‌ترین اهداف برگزاری این سلسله نشست‌ها، فراهم آوردن فضای گفت و گو در حوزه اندیشه ایران شهری، افزایش حساسیت در لایه‌های مختلف تخصصی، دانشگاهی و عموم شهروندان نسبت به مسائل موجود و آتی شهر ایرانی، است. اندیشه ایران شهری، علی‌رغم برخورداری از ویژگی‌ها و ارزش‌های شاخصی چون «توجه به خرد، دادگری، هویت ملی، پذیرش تنوع دین و مذهب مطابق با قانون اساسی، دوری از نژادگرایی، صلاحیت حکمروایی/ فره ایزدی، پیوستگی فرد و جامعه، دفاع از آزادی، تعادل با طبیعت و پیوند دین و اجتماع»، مبرا از نقد نبوده و دارای نقاط تاریک و روشنی همانند تمامی اندیشه‌هاست؛ بنابراین محک زدن دوباره این اندیشه با معیارهای «اسلام، مدرنیته و جهانی‌شدن»، به‌منظور کاوش دقیق در این اندیشه و دوری از مطلق‌گرایی و تقدس‌پنداری، ضروری است؛ امری که بخشی از آن در قالب پیگیری نشست‌های مذکور، برنامه‌ریزی شده است.

به منظور گسترش فضای گفتمانی، مباحث مطرح شده در هریک از جلسات، مستندسازی و به صورت دفترچه‌ای در پیش رو در اختیار علاقمندان و مخاطبان قرار می‌گیرد. در پایان سپاس و قدردانی بی‌پایان ما نثار اساتید و بزرگوارانی است که با ایراد سخنرانی و نیز ویرایش مطالب به عنوان ارکان اصلی شکل‌گیری این جریان گفتگوی فرهنگی ما را همراهی نموده‌اند. همچنین از سایر اندیشمندان و صاحب‌نظران گرامی دعوت می‌گردد با ارائه دیدگاه‌ها و ایده‌های خود در غنابخشی و پویایی این جریان سهیم باشند.

● **منا عرفانیان سلیم**

مدیرکل دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی
شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران



معرفت شناسی متفکران ایرانی با رویکرد هنر

متن سخنرانی دکتر اسماعیل بنی اردلان

جان مایه اندیشه ایرانی تقابل و تعارض میان تاریکی و روشنایی است که عاقبت به سود روشنایی و تسلط نیکویی، راستی و خیر به پایان می رسد.

این جان مایه که از سوی ساده نگران به ثنویت و دوانگاری تعبیر شده، در حقیقت تلاش مزارت باریک قوم را نشان می دهد که سراسر هستی گیتیانه ی خود را بر زمین، وقف پیروزی روشنایی، شکست اهرمن، و رسیدن به ملکوت خیر و سعادت و برکت و نهایتاً، وحدت و پیوستگی آفرینش و سلطنت یکتایی خداوند خویش کرده است.

تلاشی که تاریخ هستی قوم ایرانی را تشکیل می دهد و به رغم گسست ها و تصوف ها و تصاریف خانمان برانداز روزگار، چون جویباری زیرزمینی و ناپیدا (که گاه مظهر و چشمه اش را آشکار می کند) در مسیر تاریخ ادامه پیدا کرده است. آن چه از دستکار ایرانی به عنوان مظاهر ماندگار این قوم شناخته می شود از چنین تداعی بر آمده و از اندیشه پیمان راستی و درستی در پیکار جهانی تأثیر پذیرفته است.

آن چه از «انسان ایرانی» می شناسیم شکل گرفته از این تقابل و ستیز و آویزه است و در جهت همراهی با سپاه خیر و خوبی است. بنابراین، صفاتی که شخصیت ایرانی را می سازد، از جوانمردی و همنوع دوستی و راستی و درستی و جز این ها، صفاتی که مورد پسند اوست و همواره آن ها را تحسین می کند، از دل تعهد او نسبت به سپاه روشنایی و سر سپردگی او نسبت به خیر خوبی می آید. از این طریق او موفق به برپا کردن ملکوت نیکویی می شود.

ارج نهادن به خرد و نقش اساسی قائل شدن ایرانیان برای آن در آفرینش، با ارزش ترین میراثی است که تفکر یزدانی قوم ایرانی بر جا گذاشته است. این خرد همانا عقل اول است که در حکمت اسلامی باز می یابیم. اندرزها و سخنان حکمت آمیز دانایان کهن در واقع ریشه در همین برداشت ازلی از خرد دارد، در داستان «مینوی خرد» در مقدمه

مؤلف که برای ما ناشناس است می گوید «آفریدگار بسیار نیک این مخلوقات را به خرد آفرید. و آنان را به خرد نگاه می دارد، و به سبب افزار خرد که سودبخش ترین است، آنان را پایدار و بی دشمن به جاودانگی همیشگی، از آن خود کند».



چند نکته کلیدی در این تعریف از خرد نهفته است که بهتر است آن ها را برجسته کنیم. نکته اول، نیک خواهی خداوند است، و از این نیک خواهی است که او آفرینش را به خرد می آفریند؛ نکته دوم، نتیجه این گزینش است یعنی نیک مندی و سود بخشی خرد، همچون جوهری مستقل، است، نکته سوم، نقش هدایت گرانه خرد برای رستگاری و جاودانگی همیشگی است. هنگامی که خواجه شیراز می فرماید: «عارفی کو که کند فهم زبان سوسن»، منظورش



از زبان سوسن همان زبان آفرینش و خلقت و طبیعت است و همدمی و هماهنگی انسان با جهان خلقت که بارها در قرآن به خلقت احسن اشاره شده و جهان آفرینش حکایت از جمال الهی دارد و البته فهم زبان خلقت موکول به فهم معرفت دینی و انجام احکام عبادی دارد. اما مصرع بعدی او که پرسشی هستی‌شناسانه است ما را با اصلی آشنا می‌کند که حقیقت از آن می‌آید:

«تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد»

این پرسش هستی‌شناسانه اساس هنر اسلامی را تشکیل می‌دهد، هنری که بر سیر رو به کمال خلقت نور می‌افشاند، مسئولیت دینی و معنوی او را در قبال حیات و زندگی برجسته می‌سازد.

اگر هنر اسلامی را عملی رو به کمال بدانیم برای هنر وظیفه‌ای اخلاقی قائل شده ایم که هنرمند را هم برای رسیدن به آن در مسیر کمال می‌خواهد. تمدن اسلامی ما نشان می‌دهد که هنرمند ایرانی با توسل به آثاری که امروزه صفت هنری را دنباله‌ی آن می‌افزاییم، به نوعی نیایش و تقرب به حق می‌پرداخت که مانند دیگر امور، جزئی از زندگی آن‌ها بود.

لذا هنر و اخلاق و معرفت در سنت اسلامی امری منفک از هم مانند غرب نیست و هنرمند با کار خویش سعی داشته که مفاهیم و معانی قرآنی را در لباس لطیف و ظریف هنری بیان کند و ماهیت چنین هنری تعلیم و تربیت بوده است.

لذا هیچ‌گاه هنر برای هنر صرفاً برای سرگرمی و تفریح نبوده است حتی باغ‌هایی که طراحی کرده است متأثر از بهشت حقیقی و طرح باغ خود مفهومی آموزشی و تعلیمی داشته است نه صرفاً یک پارک که مفهومی غربی بوده و فاقد هویت تعلیمی است.

انسان به طبع زمانی حس زیبایی و زیبا پسندی اش راضی می شود که نوعی وحدت و هماهنگی در مدرکات حس اش در مواجهه با اثر هنری دریافت کند. آرایش صوری در بیننده باعث نزهت و نشاط روح می شود. و در همان حال به فرآیند ی مبدل می شود که آرامش و تسکین عاطفی و احساس ایمنی را به دنبال دارد. اساساً غرض هنر، در آرایش مادی خود، طلب همدلی و تفاهم می کند.

همین فرآیند است که به خودشناسی و خدانشناسی فرد کمک می کند. این پدیده مهم مقام هنر را در جامعه بر می کشد و سبب اهمیت و اعتبار موقع آن می شود. چرا که وسیله ای برای تزکیه ی روح، تعالی اندیشه، همدلی های انسانی، شناخت زوایای تاریک و ترس آور، مشارکت در رنج و محن آدمیان، هم نوایی و هم صدایی است. جامعه از طریق هنر، به پالایشی دست می یابد که برای اعتلای روحی و روانی او ملازمت دارد و بدون آن اسیر غرایز باقی خواهد ماند. نادیده گرفتن اهمیت هنر و برخورد سطحی با آن باعث تنزل شأن آن می شود.

جایگاه هنر در تعهدات جامعه ایجاب می کند که نسبت به آن رفتار حمایتی داشت و شکوفایی آن نیز در یک بستر هماهنگ میسر می شود. در نتیجه، رفتار حمایتی به سامان دادن نیروها و نمادهای پراکنده کمک می کند و عزم همکاری و هماهنگی میان نمادهای هنری اعم از آموزشی یا تولیدی موجب تزلزل و سطحی شدن آن می گردد. و جامعه ای که جوانان نیروی اصلی آن را تشکیل می دهد اهمیت دادن به هنر را دو چندان می نماید.

اما امروز هنر ایرانی دورانی متلاطم را طی می کند. هنری که سابقه ای چند هزار ساله دارد، امروزه از گذشته خود روی برتافته و پیوند خود را بیش و کم با ریشه هایش بریده است.

این هنر اگر نگوییم بی هویت، باری، در شناسنامه اش دست برده است تا به هیات دیگری در آید و با هویت تازه ای خود را بشناساند. بهانه این دگردیسی هم مقتضیات زمانه عنوان می شود در پی پاسخ به این مقتضیات از سنت خود روی می گرداند.

لاجرم دست تمنا به سوی بیگانه دراز می کند. حال آن که هیچ چیز به هنگام تر از آن حقیقت ازلی، از آن پیامی نیست که از دل سنت می آید و مقتضیات حال است. این پیام تعلق به اکنونی دارد که همیشه بوده، هست، و خواهد بود سنتی که ما از سخن می گوئیم آن اصول تبدیل ناپذیری است که منشأ آسمانی دارد.

سنتی که این گونه به فهم در آید «مثال ناظر» بر جامعه ای متعارف و اصل زندگی بخش به کل حیات یک قوم خواهد بود.

انسان سنتی گرایش به طرز دریافتی دارد که تعبیری ماورایی از زندگی ارایه می دهد، تعبیری که از بینش ظاهری در می گذرد و به فراسوی آن می رود این طرز دریافت، یا تعبیر آغازین، در تمامی بینش های او تأثیر می نهد چون با استقرارش در کائنات آغاز می شود.

بدو، این تعبیر به آگاهی او از فضای کیهانی در حد تجسمی از خلقت کبیر، از آفرینش مهین جهانی، می انجامد که با خوشتن صغیر او، خود کیهین جهانی، همساز است. این مفهومی سنتی گوشه ای از جهان بینی اسلامی را تشکیل می دهد که بر مبنای آن جهان مرکب است از عالم کبیر و عالم صغیر.

از آن جا که انسان «عالم صغیر»، آینه دار تصویر «عالم کبیر» است همه ی امکانات عالم را درون خویش دارد. در نتیجه انسان آن نقطه محوری میان قوس نزول و عروج است- یعنی



ملتقای آن ساحت اعتلائی «طولی» که سوی آفریننده را می برد و ساحت «عرضی» که همانا این جهان گذر است.

از این طریق، هنر اسلامی تبیین خطوط مرزی متعلق به عالم روح توسط صور مادی است. هنرمند اسلامی صورت ظاهر هنر را در پرتو الهامی می آفرید که از جانب روح دریافت می کرد. از این رهگذر، صور هنری قادر بودند انسان را به شئون والا تر هستی و سرانجام به وحدت (که هدف غایی هنر بود) رهنمون شوند.

امروزه دیگر آن دانش ذاتی که در دوران پیشا صنعتی هنرورزان داشتند، آنان که با یک تکه چوب یا سنگ یا حتی فلز کار می کردند و آن را ماهرانه می ورزیدند، کمابیش از دست رفته است. به همین منوال آموزه های سنتی مربوط به مراتب هستی مادی و شیوه های فایده عناصر مادی در امور معنوی هم به دست فراموشی سپرده شده است. در این جا می باید به نقش مرکزی تعلیمات سنت اشاره کرد که روش هایش انسان را به تبیین جنبه های برونی چیزها آشنا می ساخت و در همان حال برای راه یافتن به اسرار دورنی وسیله ای فراهم می آورد.

نظام آموزشی جامعه ی سنتی به گونه ای بود که می توانست از طریق مجموعه ای از اصول انسان های مختلفی را برای پیشه های مختلف آموزش دهد. برخی از زمره «علماء» می گردیدند، و آنان که می خواستند استاد شوند نزد استادان صنعتگر (اساتید فن) تعلیم می دیدند که نظام اصناف همواره وابسته به آنان بوده است. کل نظام آموزشی - که در سازمان جامعه به صورت صنف های صنعتی آغاز می شد، در مدرسه پس گرفته می شد - مستقیماً با تمامی سنت اسلامی، به ویژه با آن ساحت باطنی مضمر در عرفان، سرشته می گردید.

متعلم تا زمانی که آموزش او به کمال رسد، دل و جان به راهنمایی های استاد می سپرد. سپس رخصت می یافت که در امور جامعه شرکت جوید و پیگیر سنت های آن باشد.

استاد صنعتگر خود هنروری بود که در فرآیند آفرینش سهیم می شد. از طریق شعائر سنتی آثاری هنری می آفرید که آثاری از صور در ملکوت یا «عالم مثال» داشت.

انسان هنرور در حالت آگاهی مداوم قرار داشت. این حالت از طریق نماز دایم، مراقبه و تعمق و رعایت شعائر مذهبی به دست می آمد. این رویه و رفتار انسان هنرور را با نواخت های (ریتم) طبیعت و کیهان مرتبط می ساخت که خلوت و صفای آنها سبب ساز نخستین مرحله در عروج معنوی است.

شیئی هنری که بدین سان خلق می شد، زیبایی درون ماده را از تعلق می رهاوند و آزادی اش می بخشید. این هنر آئینی انسان را قادر می ساخت تا به اراده ی خود در نظم آفرینی و توحید سهیم شود. روح را مجال می داد تا از ملک، جهان سپنجی، جدایی گیرد و در پرتو لطف آن چه خلق شده است، ورای زمان پیش رود و سوی لایتناهی عروج کند.

بدین سان هنرمند مسلمان از رهگذر هنری که نمایشگر تعادل و صفا و صلح و سلم است جهانی نوپنیا می کرد. تمامی تنش میان زمین و آسمان را نادیده می گرفت تا در آرامش وضع ازلی وجود یکبار دیگر تجربه و برقرار شود.

در نتیجه به پشت گرمی صوری که ملهم از عنایت خداوندی اند و به پشت گرمی روح ساحت باطنیست که سنت زنده می ماند و به توفیق خداست که انسان می تواند جزیی از سنت باشد و به هنرش بپردازد.



از این جهت، زیبایی یا «جمال» امری برون ذهنی تلقی می‌شد، یعنی درون ساخته ماوا داشت، نه در درون بیننده که گاه مستعد درک آنست و گاه نیست.

بری رسیدن به جامعه‌ای که هنرش در بستر سنت ریشه دوانده باشد لازم می‌آید که وجوه سنت شناخته شود. در این راه، باید آثار قدمائی، اعم از شعر و نثر را که در باب هنر و حسن جمال سخن گفته‌اند به عنوان ذخائر ارزشمند و منابع گرانقدر این رویکرد تلقی کنیم. زبان، مصطلحات، زمانی نمایشگر یکپارچگی دنیائی بود که هنرمند در آن باش و بود می‌داشت، اما امروزه این دنیا دست خوش تنش و تزلزل شده است و به تبع آن زبان و مصطلحات نیز آشفته و ناهمسان گشته است. رسیدن به تعادل لازمه اش واژگان متعادل است.

آموزش سنتی که قرن‌ها کارکردی خلاقه داشت و ثمرات خود را بروز داده بود، یک باره جای به شیوه‌های نوین سپرد- بی آن که آن شیوه‌های مجرب قرون ردپای در شیوه‌ی تعلیمی امروز بر جای گذاشته باشند. نگاهی نقادانه به شیوه‌های آموزشی هنر، با توجه به سنن آموزش هنرمی تواند راهگشا باشد.

می‌دانیم که در همه‌ی این زمینه‌ها کارهایی گاه به گاهی و پراکنده توسط دستگاه‌های مختلف صورت گرفته است، اما مقوله هنر، برای به سر گذاشتن، با وجوه و جنبه‌های گونه‌گونش، امریست زنده و مرتبط با هم، و این امر رویکردی متناسب را می‌طلبد از این مرحله گذار، از این دوران تلاطم، راهی جز آشتی با سنت نمی‌بینیم.

دکتر اسماعیل بنی اردلان

سوابق اجرایی

- معاون پژوهشی دانشگاه هنر
- رئیس دانشکده سینما و تئاتر
- مدیر عامل بنیاد آفرینش های هنری نیاوران

تألیفات

- سرفرست های تحول نگارگری ایران
- معرفت شناسی آثار صناعی ایران
- مجال آه

